

پیشگفتار

در برنامه دوره کارشناسی گروه فلسفه، دروسی به نامهای تاریخ فلسفه جدید و معاصر و فلسفه معاصر و مکاتب قرن جدید، منظور شده که ضمن تدریس آنها الزاماً به فلسفه‌های جدیدی که در عصر حاضر در کشورهای اروپایی گسترش یافته و مورد توجه قرار گرفته‌اند، اشاره می‌شود. پدیدارشناسی¹ یکی از آن فلسفه‌های جدیدی است که در اروپا مورد توجه زیاد قرار گرفته است؛ تا جایی که همراه با فرزند خود فلسفه اصالت وجود خاص انسانی² در همه زمینه‌ها و روشهای تحقق علوم مختلف اثر داشته و فلسفه غالب عصر گردیده است.

برای اینکه کتابی مرجع در دسترس دانشجویان فراهم شده باشد، از سال 1362 ترجمه قسمتی از اثری را که آقای آندره دارتیگ³ رئیس مؤسسه کاتولیک شهر تولوز تألیف کرده بودند، به صورت پلی‌کپی در اختیار دانشجویان قرار می‌دادم.

از سال 1365 که سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها «سمت» با تلاش پایدار و ابتکارات خود، تدوین کتب درسی را وجهه‌همّت قرار داد، اینجانب پیشنهاد ترجمه کتاب پدیدارشناسی چیست؟ اثر آندره دارتیگ را تقدیم آن سازمان نمودم که مورد پذیرش قرار گرفت و سال 1366 ترجمه کتاب تحویل آن سازمان گردید. برای آسان شدن فهم مطالب کتاب، پاورقیهای متعددی در شرح موارد مبهم و اصطلاحات خاص پدیدارشناسی اضافه شد.

اما از آنجا که ویرایش کتاب مزبور مستلزم شرایط خاصی بود، دانشمند ارجمند حضرت حجت‌الاسلام آقای دکتر احمد احمدی، ریاست محترم سازمان سمت، سرانجام خود با همه گرفتاریهای علمی و اداری، ویرایش آن را با دقت زایدالوصفی بر عهده گرفتند؛ به نحوی که ترجمه را سراسر با موشکافی از نظر دقیق خود گذرانیده، باحک و اصلاح به شکلی درآوردند که قابل پسند اهل فن گردد. «اکنون به راستی در این ترجمه آنچه پسندیده است و بسامان، از ایشان است و آنچه نابسامان و نادلپسند از این بنده». اینک ترجمه کتاب به صورتی که ملاحظه می‌شود، در دسترس علاقه‌مندان قرار می‌گیرد.

از درگاه خداوند متعال مسئلت دارم این کتاب را برای دانشجویان عزیز و علاقه‌مندان مفید و قابل استفاده قرار دهد. برای دوست فاضل و ارجمند جناب آقای دکتر احمد احمدی توفیقات بیشتر و منزلت رفیع‌تری آرزو می‌کنم و از همکاران صدیق و فعالشان در سازمان سمت صمیمانه تشکر و سپاسگزاری می‌نمایم.

محمود نوالی

اسفندماه 1372

1. Phénoménologie

2. Existentialisme، این اصطلاح به فلسفه قیام ظهوری و اخیراً به فلسفه هست بودن نیز ترجمه شده است.

3. André Dartigues

مقدمه

براساس فقه‌اللغه کلمات، «پدیدارشناسی»¹ عبارت از مطالعه یا شناخت پدیدار است؛ چون هر چیزی که ظاهر می‌شود، پدیدار است. قلمرو پدیدارشناسی در عمل نامحدود است و نمی‌توان آن را در محدوده علم خاصی قرار داد؛ بنابراین نمی‌توان مانع کسی شد که ادعای پدیدارشناسی دارد، به شرط آنکه نگرش وی به گونه‌ای با ریشه کلمه پدیدارشناسی ربطی داشته باشد: «اگر تنها به ریشه کلمه اکتفا کنیم، در واقع هر کسی به نحوی به مطالعه ظهور و نمود چیزی می‌پردازد و در نتیجه، هر کسی که ظواهر یا نمودهای چیزی را توصیف می‌کند، پدیدارشناسی انجام داده است.»²

در این صورت، اگر ما به این معنی بسیار وسیع اکتفا کنیم، نخواهیم توانست فهرست اسامی پدیدارشناسان را به طور عمیق بررسی کنیم. این مسئله از ویلیام وهول³ که می‌خواست جغرافیای پدیدارشناختی را دایر کند (1847) یا ارنست ماخ که یک پدیدارشناسی فیزیک عمومی⁴ را در نظر داشت (1894) تا تیاردا شاردن که «فیزیک افراطی» او می‌خواست فقط پدیدار را کشف کند، صادق است. همچنین هر پدیداری⁵ می‌تواند تحت عنوان پدیدارشناسی قرار بگیرد.

تاریخ اصطلاح پدیدارشناسی از صرف فقه‌اللغه آن روشن‌تر است، به شرط آنکه دست‌کم بپذیریم که پدیدارشناسی لحظه‌ای را در تاریخ فلسفه نشان می‌دهد که نمی‌توان از آن چشم پوشید. اولین متنی که اصطلاح پدیدارشناسی در آن به چشم می‌خورد، ارغنون جدید (1764) اثر «ژان هنری لامبر»، شاگرد آزاد «کریستیان ولف» است که مرادش از واژه پدیدارشناسی، نظریه وهم و پندار با صور مختلف آن بوده است. شاید هم تحت تأثیر لامبر باشد که کانت به نوبه خود همین اصطلاح را به کار می‌برد. او در سال 1770 در نامه‌ای خطاب به لامبر از کلمه مزبور استفاده می‌کند و آن را «پدیدارشناسی عمومی» می‌نامد که مبین بخشی تمهیدی و مقدماتی است و به نظر وی باید مقدم بر متافیزیک باشد. بار دیگر در نامه معروفی که در 21 فوریه 1772 به مارکوس هرتر می‌نویسد، واژه پدیدارشناسی را به کار می‌برد و در آن، طرح اثر خود را می‌ریزد که پس از تلاش طولانی در سال 1781 تحت عنوان «نقد خرد محض» منتشر می‌شود. باری، براساس نامه به هرتر، اولین قسمت از نخستین بخش، پدیدارشناسی عمومی نامیده می‌شد؛ ولی کانت بعدها عنوان حسیات استعلایی را بر اصطلاح مزبور ترجیح داد و بی‌گمان، جریان آن را به تعویق انداخت اما نوعی پدیدارشناسی از اثر انتقادی کانت خالی نیست؛ زیرا این انتقاد تلاش می‌کند تا در ساختار فاعل و «عملکردهای» روح پژوهش کند و قلمرو ظهور یا «پدیدار» را مشخص نماید. با وجود این، هدف چنین تحقیقی بیشتر تحدید ادعای شناسایی است تا روشن ساختن این نمود، زیرا از آنجا که این شناسایی جز به پدیدار دسترسی ندارد، هرگز نمی‌تواند شناسایی وجود یا شناسایی امر مطلق باشد؛ بنابراین می‌توان گفت با اینکه در نزد کانت پدیدارشناسی به معنای کامل کلمه وجود دارد، ولی جز یک پدیدارشناسی انتقادی نیست.

اما با کتاب «پدیدارشناسی روح» (1807)، اثر هگل، است که این اصطلاح در نتیجه استعمال متداول و به صورتی قطعی وارد سنت فلسفه می‌شود. فرق اساسی پدیدارشناسی هگل و کانت در تصور رابطه‌ای است که میان پدیدار با هستی یا با مطلق، وجود دارد. به نظر هگل چون مطلق شناختنی است، بدان جهت به عنوان من یا روح قابل

1. Phénoménologie

2. P. Ricœur, "Sur la Phénoménologie", dans *Esprit*, Déc. 1953, p. 82.

3. William Whewell

4. Cf. H. Spiegelberg, *The Phenomenological Movement. A Historical Introduction*, M. Nijhoff, The Hague, 1969, p. 9.

5. *Le Phénomène Humain*, Paris, Seuil, 1955, p. 21.

توصیف است، به گونه‌ای که پدیدارشناسی در آغاز، عبارت از فلسفه «مطلق» یا فلسفه روح است؛ اما این فلسفه در عین حال پدیدارشناسی هم هست؛ یعنی سیر صبورانه راهی است که روح در تمام طول تاریخ طی می‌کند؛ بنابراین هگل نمی‌خواهد فلسفه‌ای بسازد که در آن، واقعیت «مطلق» بیرون از تجربه انسانی و یا در کنار آن بیان می‌شود، بلکه می‌خواهد نشان دهد که چگونه مطلق در تمام لحظه‌های این تجربه حضور دارد، خواه این تجربه دینی، زیباشناختی، حقوقی، سیاسی و یا عملی باشد. حتی وقایع اندوه‌بار تاریخ بشر نیز لحظه ضروری صیوروت روح است، زیرا چیزی را به وجود می‌آورد که هگل آن را سلبی¹ می‌نامد؛ یعنی مؤد حرکت تاریخ است که بدون آن، روح نمی‌توانست خود را از طریق صورتها یا ظهورهای پیاپی غنی سازد. بدون شک، این پدیدارشناسی، همان‌طور که کانت می‌خواهد، تمهیدی است بر هستی‌شناسی، بر علم منتظم هستی، ولی به جای اینکه معلوم کند هستی‌شناسی ناممکن است، تمام موارد و مصالح را برای فیلسوفی فراهم می‌سازد که در قلمرو مکتوم هستی‌شناسی، می‌اندیشد و می‌خواهد معنی مطلق آن را بیان کند.

با این همه، این پدیدارشناسی هگلی نیست که در قرن بیستم به صورت یک حرکت فکری به نام پدیدارشناسی ادامه یافت، بلکه مبتکر حقیقی این حرکت، ادموند هوسرل (1859-1938) بود که به این کلمه کهنه شده محتوای تازه‌ای بخشید. با این حال اگر ما هوسرل را با کانت و هگل مقایسه می‌کنیم، بدین جهت است که در نقاط خاصی به هم نزدیک می‌شوند. به هر حال، ما می‌توانیم در باب مسئله هستی‌شناسی در تلاشهای هوسرل راه سومی را بیابیم؛ در حالی که در پدیدارشناسی نوع کانتی، هستی ادعای پدیدار را محدود می‌کند² و خود نیز خارج از دسترسی باقی می‌ماند. برعکس در پدیدارشناسی هگل پدیدار در ضمن شناسایی منتظم هستی در آن منحل می‌گردد، ولی پدیدارشناسی هوسرل جای هستی‌شناسی را می‌گیرد؛ زیرا معنی هستی و معنی پدیدار از هم جداشدنی نیستند. هوسرل می‌خواهد به جای پدیدارشناسی‌ای که هستی‌شناسی محال آن را محدود می‌کند و به جای هستی‌شناسی‌ای که پدیدارشناسی را در خود منحل نموده، از آن چشم‌پوشد و سرانجام آن پدیدارشناسی را جان‌نشین می‌نماید که از هستی‌شناسی به عنوان رشته متمایز چشم‌پوشد و بالاخره خود به روش خاص خود، هستی‌شناسی و علم به هستی می‌گردد.

سیر تاریخی کلمه، که در عین حال سیر تاریخ مرحله بزرگی از فلسفه هم هست، دست‌کم به ما امکان می‌دهد که معلوم کنیم پدیدارشناسی به کدام معنی معتبر است. در حقیقت، پدیدارشناسی وقتی متولد شد که مسئله مربوط به هستی را - به طور موقت یا دائم - میان پراتز نهادند و کیفیت ظهور اشیاء را به صورت مسئله‌ای مستقل بررسی کردند.³

پدیدارشناسی معتبر وقتی به وجود آمد که این تفکیک به خودی خود مورد بررسی قرار گرفت و سرنوشت قطعی آن هم هرچه باشد، به محض اینکه از عمل زایشی که موجب ظهور و بروز آن بود، به خاطر وجود یا براساس

1. négatif

2. باید توجه نمود که کانت شناسایی هستی مطلق را به دلیل وجود قوالب ذهنی برای فهم انسانی میسر نمی‌داند و پدیدار که به نظر وی دریافت هستی در قالب زمان و مکان و سایر مقولات فاهمه است، و خود هستی هرگز مورد شهود واقع نمی‌شود؛ یعنی هستی مطلق به دلیل اینکه در قوالب ذهنی انسان قرار نمی‌گیرد، ادعای پدیدار را برای درک حقیقت فی‌نفسه محدود می‌سازد و خود نیز در خارج از قالب پدیدار قرار می‌گیرد؛ زیرا هستی در قالب زمان و مکان نمی‌گنجد. بنابراین پدیدارشناسی کانت مانند پدیدارشناسی هگل نیست که در آن پدیدار وسیله وصول به مطلق است (م).

3. در واقع از زمانی که هستی و زیربنای حقیقی عالم در ضمن پدیدار بررسی شد و هرچه جز پدیدار بود، میان پراتز قرار گرفت موقتاً از آن صرف نظر شد، پدیدارشناسی به وجود آمد؛ به عبارت دیگر هستی و پدیدار از هم جداشدنی نیستند، اما هستی در ضمن مطالعه پدیدارها به دست آمد (م).

وجود غفلت حاصل شد و دیگر موضوعیت نیافت، پدیدارشناسی اصیل به پدیدارشناسی مبتذل مبدل گردید. در این صورت تحت نام پدیدارشناسی، تنها نمایشی عامیانه از باورها و اعتقادات بیان می‌شد، بی‌آنکه پدیدارشناسی نسبت به آنها نقشی بر عهده داشته باشد.¹ حاصل کلام اینکه برای تأسیس یک پدیدارشناسی استوار و معتبر، نظرگاه فلسفی امری اساسی است.

ما نمی‌توانیم خود را در قلمرو «پدیدارشناسی مبتذل» (و عامیانه) که توصیفهای² آن حوزه‌های گوناگونی را دربرمی‌گیرد، متوقف سازیم؛ زیرا توصیف چیزی با آراستن آن با عنوان پدیدارشناسی کافی نیست، اگرچه ممکن است در جاهای دیگر سودمند باشد.

ما دیگر نمی‌توانیم به مطالعه «قبل از تاریخ» حرکت پدیدارشناسی بپردازیم که با هوسرل متولد شده و خود به تنهایی مقتضی یک تحقیق طولانی است؛ بنابراین خود را در چهارچوب مفهوم پدیدارشناسی، چنان‌که هوسرل سنجیده و متقن اندیشیده و سپس بر اثر الهام از وی گسترش یافته، محدود می‌کنیم؛ اما قلمرو پدیدارشناسی، در این محدوده هم بسیار گسترده و پیچیده است و به همین دلیل هم نمی‌توان تحلیل دقیقی از آن عرضه کرد. بدون شک می‌توان مانند «هربرت اشپیگل‌برگ»³، تاریخی از پدیدارشناسی در کتابی⁴ عرضه کرد که در محتوای سرشار آن هیچ اسمی و هیچ اثری که دور یا نزدیک به الهام از هوسرل منتسب باشد، از نظر دور نماند. همچنین می‌توان، همان طور که «پیر ته‌وناز»⁵، در مقالات خود در مجله کلام و فلسفه⁶ لوزان، بسیار خوب عمل کرده، نظر برجسته‌ترین پدیدارشناسان را به اختصار به دست آورد. کیفیت این کارها به گونه‌ای است که تکرار آنها مقتضی نیست.

ما هم فقط برآنیم که به سهم خود روشن کنیم مفهوم پدیدارشناسی چگونه همواره تحول یافته است، بی‌آنکه الهام اساسی نشئت گرفته از هوسرل را نادیده گرفته باشیم. بدین ترتیب، این سؤال که پدیدارشناسی چیست؟ ممکن است چندین پاسخ کاملاً متفاوت داشته باشد که در عین حال، سرچشمه همه آنها یکی باشد؛ بنابراین می‌توانیم با استمداد از تصویر چشمه بگوییم سرچشمه پدیدارشناسی، پس از آثار اولیه هوسرل، چون رودی شده است با شاخه‌های متعددی که بی‌آنکه به هم بیامیزند یا به یک مصب منتهی شوند، یکدیگر را قطع می‌کنند.

1. P. Ricœur, art. cit., p. 821.

2. توصیف (Description) اصطلاح پدیدارشناسی است و در برابر تبیین (Explication) قرار دارد. در اصطلاح اولی، آنچه پدیدار می‌شود مورد توجه قرار می‌گیرد و در دومی، از قالبهای مفهومی برای روشن شدن مطلب استفاده می‌شود. به عقیده پدیدارشناسان در مورد دوم، از وصف زنده و پویا و گویای امور غفلت می‌شود (م).

3. Herbert Spiegelberg

4. *The Phenomenological Movement*, op. cit., 2 Vol., 765 p.

5. Pierre Thévenaz

6. سال 1952 شماره 1، 3 و 4 چاپهای جداگانه تحت عنوان:

De Husserl à Merleau-Ponty Qu'est-ce que la phénoménologie?

با مقدمه‌ای از:

J. Burn, Neuchâtel, la Baconnière, 1966.